

جایگاه زبان و سخن اخلاقی در ادبیات فارسی

محمود مهرآوران*

احمد رضایی**

چکیده

اخلاق و کارکرد آن، یکی از مهم‌ترین بن‌مایه‌های متون گوناگون زبان و ادب فارسی است و موضوعات مختلف اخلاقی و پند و اندرزهای فراوان در بیشتر این آثار دیده می‌شود. یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین موضوعات اخلاقی و تعلیمی «زبان و سخن» و کارکرد مثبت و منفی آن است. در بیشتر متن‌های ادبی، عرفانی و تاریخی ما در باره اهمیت زبان، ویژگی‌های آن، مخاطب، ویژگی‌های سخن و ... نکته‌هایی درخور تأمل و به شیوه‌ای مؤثر، بیان شده که بیشتر آنها متأثر از آموزه‌های قرآنی و روایات نبوی و علوی و دیگر بزرگان دین است. چنین مضامینی در همه انواع ادبی از ادبیات تعلیمی که جایگاه اصلی چنین مباحثی است، تا ادبیات حماسی و غنایی دیده می‌شود. مقاله حاضر، این موضوع و چگونگی آن را در آثار برجسته و اصیل ادب فارسی بررسی و نمونه‌هایی از بیان و توصیف شاعران و نویسندگان را با توجه به منشأ سخنانشان ارائه کرده است. حاصل پژوهش نشان می‌دهد در بیان چنین مضامینی آنچه برای گوینده یا صاحب متن مهم است، جنبه آموزشی یا همان تعلیمی و انتقال آن به مخاطب است؛ از این رو در چنین ساختارهایی کمتر با مختصات تخیلی روبه روییم بلکه مخاطب درون مایه را عمدتاً در قالبی عاری از ممیزات ادبیات مخیل مشاهده می‌کند؛ نهایت استفاده از تمهیدات هنری در چنین آثاری، تمثیل یا اسلوب معادله است.

واژگان کلیدی

ادب تعلیمی، اخلاق، زبان، سخن، اخلاق ادبی.

mehravaran72m@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۶/۱۵

*. دانشیار دانشگاه قم.

** دانشیار دانشگاه قم.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۲/۲۰

طرح مسئله

متون مختلف تاریخی، تعلیمی، اخلاقی یا عرفانی زبان فارسی، مجموعه‌ای از اصول، پندها، اندرزها و تجربه‌های اخلاقی و کاربردی را به مخاطب منتقل می‌کنند. آموزه‌های این متون، یا سخنان حکیمانه و تجربه‌های گران‌قدر انسانی است که از زبان سراینده‌گان یا نویسندگان این متون بیان شده یا ترجمه و تأثیری از آیات قرآن و روایات معصومان و گفتار پیشوایان دین است که در سروده‌ها و نوشته‌ها جای گرفته است. ارتباط و بهره‌گیری این گفته‌ها با کلام نبوی و سخنان معصومان، پذیرش و استواری آن را بیشتر و فراگیر ساخته است. همچنین بن‌مایه این موضوع، به مسائلی مشترک میان همه انسان‌ها در ادوار مختلف توجه کرده است؛ یعنی کمتر ویژگی‌های فرهنگی خاص یا اقلیمی مشخص در آنها دیده می‌شود؛ همچنان که کلام نبوی و علوی نیز برای همه انسان‌ها و همه اقلیم‌هاست. این آموزه‌های اخلاقی، همیشگی و جاودان و در هر مرحله‌ای از عمر انسان و در هر جامعه‌ای کاراست. یکی از این موضوعات مهم و آموزه‌های سرنوشت‌ساز «زبان انسان» است که رها و افسار گسیخته بودنش یا مهار و در اختیار بودنش، شخصیت اخلاقی صاحب خود را می‌سازد؛ رفتار پسندیده یا ناپسند او را نشان می‌دهد و حتی سرنوشت او را مشخص می‌کند. زبانی که می‌تواند نشان‌دهنده متانت، وزانت، صداقت و شخصیت سالم و متعادل انسان و در یک تعبیر «ترجمان عقل» باشد یا زبانی که با رهایی، نشان‌دهنده پرتویی، رفتار خشن، در امان نبودن دیگران از آن و در یک تعبیر «آتش جان» باشد. این موضوع در آیات و روایات به شکل‌های گوناگون بیان شده است اما متون ادبی، تاریخی و تعلیمی زبان فارسی نیز جنبه‌های گوناگون این موضوع را بیان کرده و سود و زیان مهار یا رهایی زبان را نشان داده‌اند. در این پژوهش به دنبال این مسئله هستیم که بازتاب زبان و سخن اخلاقی در ادبیات چگونه است و این جایگاه متأثر از چیست؟

در این مقاله متناسب با موضوع مقاله به جنبه‌های گوناگون کارکرد زبان و سخن در کلام نویسندگان و شاعران نامدار زبان فارسی و تأثیرپذیری این سخنان از روایات دینی می‌پردازیم. پژوهش نشان می‌دهد که در این بیان و نشان، تمسک به آیاتی از قرآن کریم و پس از آن تأثیر از سخن معصومان به‌ویژه کلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیر سخن، علی بن ابی طالب علیه السلام به خوبی هویدا است. همچنین شیوه‌های بلاغی و تأثیرگذار در انتقال این مفاهیم نیز بر جاذبه و نفوذ کلام سخنوران افزوده و سخن آنها را در طول دوره‌های گوناگون زنده و تازه نگه داشته است. بهره‌گیری از این شیوه‌ها برای خطیبان و معلمان اخلاق ابزاری کارآمد است.

در زمینه ادبیات تعلیمی و موضوعات اخلاقی مانند صبر و توکل و حکمت عملی و نظری به شکل

پراکنده مقالاتی وجود دارد و پایان‌نامه‌هایی نوشته شده است. در کتاب‌هایی که به موضوع عمومی تأثیر قرآن و حدیث در شعر فارسی پرداخته‌اند نیز برای شاهد مثال چند بیتی را از شاعران نقل و آیه یا حدیث مربوط را ذکر کرده‌اند. از جمله احادیث مثنوی از فروزانفر که صرفاً ابیاتی فراوان از مثنوی را که متأثر از روایات و بیشتر با استناد به منابع اهل سنت است نشان داده است. در چند کتاب دیگر مانند تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی از راستگو و تأثیر قرآن و حدیث در ادبیات فارسی از علی اصغر حلبی نیز به طور کلی شواهد متأثر در زمینه‌های گوناگون را به دست داده‌اند. اما مطلبی که به شکل متمرکز و یکپارچه سخن و زبان را از نظر ادبا بررسی و شکل‌ها و شیوه‌های گوناگون آن را نشان دهد مشاهده نشد و این مقاله صرفاً این موضوع را منسجم و با دسته‌بندی ارائه می‌کند. این نوشتار می‌تواند در تدریس مباحث اخلاقی یا خطابه‌های مربوط مفید باشد.

زبان در متون ادب فارسی

در متون ادب فارسی، نویسندگان و شاعران حکیم به داشتن اخلاق سالم و زندگی سعادت‌مندانانه سفارش کرده و بر استفاده درست، سنجیده‌گویی و حفظ و مهار زبان بسیار تأکید کرده‌اند. گرچه در متن‌های موسوم به «ادب تعلیمی» این موضوع بیشتر نمود دارد، اما در همه آثار، این اصل اخلاقی بیان و بر آن پافشاری شده است. از فردوسی حماسه‌سرا تا سعدی غزل‌پرداز و حافظ رند و مولوی عارف و بیهقی مورخ و عنصر المعالی دوران‌دیش، خوانندگان و مخاطبان خود را به هوشیاری و مراقبت فرا خوانده‌اند. کسانی مثل محمد غزالی و خواجه نصیر طوسی و نویسندگان متون عرفانی و تفسیری به اقتضای موضوع و متن خود بسیار به این موضوع و سفارش به چگونگی بهره‌گیری از زبان و مهار آن پرداخته و فصل‌ها نوشته‌اند. در میان شاعران نیز سعدی، مولوی و صائب تبریزی بیش از دیگر سراینده‌گان در باره زبان و سخن، داد سخن داده‌اند. حفظ زبان، کتمان سر، کم‌گویی، سکوت و خاموشی، پرهیز از پرگویی، اندیشه‌کردن وانگه سخن گفتن از نمونه‌های این سفارش‌هاست. در ادامه نمونه‌هایی از ویژگی‌ها، کارکرد و نحوه به کارگیری زبان را در عناوینی دسته‌بندی شده از منظر ادیبان سخن فارسی عرضه می‌کنیم.

الف) زبان

۱. آدمی مخفی است در زیر زبان

این که زبان معرف آدمی و نشان‌دهنده شخصیت اوست، در حدیث و با پیروی از آن در سخن بزرگان ادب فارسی فراوان دیده می‌شود. امروزه در تحلیل گفتمان نیز بخش اصلی بر اساس واژگان آدمی قرار دارد؛

همچنین قسمت عمده تحلیل‌های سبک‌شناسانه، بر چگونگی واژگان مبتنی است. انسان با زبان خود شخصیت درونی، افکار، نوع نگرش و رفتارش را نشان می‌دهد. کلام سنجیده، متین و موثر به همان اندازه گویای گوینده خویش است که سخنان تند و زشت صاحبش را نشان می‌دهد. در این باره در کلام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خوانیم که فرموده‌اند: «تَكَلَّمُوا تُعَرَفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ». (شهیدی، ۱۳۷۴: ۴۳۲) سخنوران زبان فارسی با سرمشق قراردادن این کلام گهربار - که گاهی آن را به کلامی مشابه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مستند کرده‌اند - سروده‌ها، گفته‌ها و پندهای متعددی را عرضه کرده‌اند؛ چنان‌که مولوی با تمثیلی زیبا این سخن را بسیار ساده و ملموس کرده و گفته است:

آدمی مخفی است در زیر زبان	این زبان پرده ست بر درگاه جان
چونکه بادی پرده را درهم کشید	سرّ صحن خانه شد بر ما پدید
کاندر آن خانه گهر یا گندم است	گنج زر یا جمله مار و کژدم است

(مولوی، ۱۳۷۲: ۲ / ۸۴۷ - ۸۴۵)

در بیانی دیگر و در اهمیت زبان آدمی و با استناد به کلام پیامبر او کلام را مانند بو و رنگ می‌داند که نشان‌دهنده متعلق خود است و اندرون گوینده را آشکار می‌کند، آن‌چنان‌که صدای زنگ، دالّ بر وجود اسب است؛ از طرفی سخن، خود نشان‌دهنده صادق و کاذب بودن گوینده است:

رنگ و بو غمّاز آمد چون جرس	از فرس آگه کند بانگ فرس
بانگ هر چیزی رساند زو خبر	تا بدانی بانگ خراسان بانگ
گفت پیغمبر به تمییز کسان	مَرءٌ مَخْفِي لَدَى طِي أَلْسَانِ

(مولوی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۲۶۸ - ۱۲۷۰)

زین قبل فرمود احمد در مقال	در زبان پنهان بود حسن رجال
----------------------------	----------------------------

(مولوی، ۱۳۷۴: ۳ / ۱۵۳۸)

زبان و سخن اسرار درون و اندیشه‌های نهفته را آشکار می‌کند و درستی و نادرستی سخن از آن هویدا می‌شود:

بی گمان که هر زبان پرده دل است	چون بجنبد پرده، سرها واصل است
گر بیان نطق کاذب نیز هست	لیک بوی از صدق و کذبش مخبر است

(مولوی، ۱۳۷۸: ۶ / ۴۸۹۰ و ۴۸۹۱)

این اثر زبان در نزد حکیمان دیگر نیز پذیرفتنی است چنان که سعدی نیز با توجه به همین ویژگی سخن، تأکید می‌کند به محض اینکه آدمی سخن بگوید، فضائل و ردائش آشکار می‌شود:

تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۹)

و با تشبیهی زیبا چنین بر دل می‌نشانند:

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروش است یا پیلهور
(همان: ۵۳)

ناصر خسرو در کنار اهمیت زبان، به دل انسان نیز توجه می‌کند و آدمی را متشکل از دل و زبان می‌داند؛ وی حقیقت آدمی را نهفته در قلب و زبان دانسته و سایر مختصات وجودی وی را گل و کالبد وی را لعبت می‌داند:

مرد نهان زیر دل است و زبان دیگر یکسر، گل پر صورت است
سوی خرد جز که خرد نیست مرد او سخن و کالبدش لعبت است
(ناصر خسرو، ۱۳۷۸: ۲۶۶)

این نظر شاعر، می‌تواند ملهم از این سخن امام علی علیه السلام باشد که:

المُرءُ بِأَصْغَرِيهِ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ. (تمیمی آمدی، بی‌تا: ۲ / ۱۳۳)
مردی مرد به دو پاره گوشت کوچک است: دلش و زبانش.

با توجه به این اصل هر حکیم و سخنور دانایی اهمیت و ارزش سخن و رابطه آن را با دل و بروز شخصیت انسان را از طریق زبان گوشزد می‌کند؛ چنان که صاحب قابوس‌نامه معتقد است سخن نشان‌دهنده منزلت افراد است و شیوه سخن بعد پنهان آنان را افشا می‌کند:

سخن که به مردم نمایی، بر روی نیکوترین نمای تا مقبول بود و مردمان درجه تو بشناسند که بزرگان و خردمندان را به سخن دانند نه سخن را به مردم؛ که مردم نهان است زیر سخن خویش. (عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۴۴)

البته به همان نسبت که سخنوری نشان دهنده کیفیات وجودی اشخاص است، به همان میزان گاهی مصلحت زندگی در جایی ایجاب می‌کند که آدمی سکوت کند و از زبان‌آوری پرهیز نماید. این جایگاه را عقل سالم می‌تواند تشخیص دهد:

مرد فرو بسته زبان خوش بود آن سگ دیوانه زبان کش بود
مصلحت توست زبان زیر کام تیغ پسندیده بود در نیام
(نظامی، ۱۳۸۷: ۴۱۸)

۲. زبان را در بند داشتن و به وقت ضرورت بازکردن

اساساً هر شیء فعال اگر مهار نشود و آزاد، رها و بدون راهبری به سیر و حرکت خود ادامه دهد یا به مقصود نمی‌رسد یا موجب خسارت می‌شود. در وجود انسان، اگر زبان چنین باشد و در اختیار خرد قرار نگیرد زبان‌بار خواهد شد. چنان‌که کمتر انسانی است که یک یا چند بار این را نیاموخته و تجربه نکرده باشد. پس تجربه زندگی و گذشت زمان این نکته را به‌خوبی به آدمی می‌آموزاند. این زبان بیشتر زمانی رخ می‌دهد که انسان خشمگین شود و نتواند خود و زبان خود را در اختیار عقل قرار دهد؛ زیرا تسلط بر خشم نشانه چیرگی عقل است. پدر سرد و گرم چشیده شعر فارسی چه زیبا این نکته را به ما یادآوری می‌کند:

زمانه پندی آزادوار داد مرا زمانه را چو نکو بنگری همه پند است
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری بسا کسا که به روز تو آرزومند است
زمانه گفت مرا خشم خویش دار نگاه کرا زبان نه به بند است پای در بند است
(رودکی، ۱۳۷۳: ۱۰۱)

این سروده فرمایش حکمت آموز علی علیه السلام را به یاد می‌آورد که فرموده‌اند:

إحْبَسْ لِسَانَكَ قَبْلَ أَنْ يَطِيلَ حَبْسَكَ. (تمیمی آمدی، بی‌تا: ۲ / ۲۳۲)
زبان‌ت را بند کن پیش از آنکه تو را به بند و گرفتاری دراندازد.

و همچنین این کلام دُرگونه را: *رتال جامع علوم انسانی*

لِسَانُكَ إِنْ أَمْسَكَتَهُ أَنْجَاكَ وَإِنْ أَطْلَقْتَهُ أَرَدَاكَ. (همان: ۵ / ۱۲۵)
زبان‌ت را اگر بند کنی رهایت می‌کند و اگر رهایش کنی گرفتارت می‌سازد.

این سخنان حکیمانه از آن دانای معصوم مانند سرمشقی در پیش چشم صاحب‌قلمان خردمند ما قرار گرفته؛ به گونه‌ای که نویسنده قابوسنامه خطاب به فرزند خود چنین او را نصیحت می‌کند:

و هرچه بگویی ناندیشیده مگوی و همیشه اندیشه را مقدم گفتار دار تا بر گفته،
پشیمان نشوی که پیش‌اندیشی دوم کفایت است. (عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۴۷)

در چگونگی آغاز به سخن کردن و این که انسان کی، چگونه و چه بگوید؟ باید دانست که:

افتتاح سخن بی‌اتقان تمام و یقین صادق، از عیبی خالی نماند و خاتمت آن به ندامت
کشد. (نصرالله منشی، ۱۳۷۱: ۲۶۳)

در اینجا خاموشی مورد نظر نیست، بلکه کنترل زبان و نگاهداشت آن مطمح نظر است که به گفته پیامبر چنین امری راه نجات است؛ زیرا از ایشان پرسیدند راه نجات چیست؟ فرمودند: «زبان خود را نگاه دار». (نراقی، ۱۳۶۹: ۳۲۰) در بند داشتن زبان سبب حفظ عزت و آبروی آدمی است به‌ویژه در جایی که از ما چیزی نخواهند و نپرسند؛ چنان که حکیم گنجه در پیروی از همین مکتب چنین ما را هشدار می‌دهد:

سخن تا نپرسند لب بسته دار	گهر نشکنی تیغ آهسته دار
نپرسیده هرکو سخن یادکرد	همه گفته خویش را باد کرد
سخن گفتن آنکه بود سودمند	کز آن گفتن آوازه گردد بلند
دهن را به مسمار بردوختن	به از گفتن و گفته را سوختن

(نظامی، ۱۳۸۰: ۳۵)

ایرج میرزا نیز ضمن توجه به کم‌گویی، دل نادان را بر سر زبانش و زبان عاقل را در دلش می‌داند و یادآور می‌شود که نباید در میان سخن دیگران وارد شد و نباید جز راست، سخنی دیگر بر زبان آورد:

کم گوی و مگوی هرچه دانی	لب دوخته دار تا توانی
آن قدر رواست گفتن آن	کاید ضرر از نهفتن آن
نادان به سر زبان نهد دل	در قلب بود زبان عاقل
اندر وسط کلام مردم	لب باز مکن تو بر تکلم
زهار مگو سخن به جز راست	هرچند تو را در آن ضررهاست

(ایرج میرزا، بی‌تا: ۱۳۶)

از این رو سعدی با اشاره به اینکه خاموشی نزد خردمندان نشانه ادب است، تأکید می‌کند هنگام

ضرورت باید لب به سخن گشود زیرا سخنی که به هنگام گفته نشود، نشانه سبک‌سر است، همانطور که خاموشی نابهنگام نیز چنین است:

اگرچه پیش خردمند خامشی ادب است به وقت مصلحت آن به که در سخن کوشی
 دو چیز طیره عقل است: دم فروبستن به وقت گفتن و گفتن به وقت خاموشی
 (سعدی، ۵۳: ۱۳۶۹)

۳. امارت و بندگی زبان و سخن

عقل و زبان انسان گاهی دو رقیب و دو هم‌آورد می‌شوند و هر دو رفتار انسان را کنترل می‌کنند. اگر عقل چیره باشد انسان مسلط بر وجود و سخن خویش است و اگر زبان بدون مشاوره عقل برتری یابد، انسان را زبون و در بند خویش می‌سازد. اینجاست که ارزش و آبروی آدمی بروز می‌کند و سود و زیان زبان، نشان داده می‌شود، زیرا به فرموده مولا:

الْكَلَامُ فِي وِثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَاذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وِثَاقِهِ. (شهیدی، ۱۳۷۴: ۴۳۰)
 سخن تا گفته نشود در بند توست و چون گفته شود تو در بند آنی.

و نیز فرموده‌اند: «اذا تَكَلَّمْتَ بِالْكَلِمَةِ مَلَكْتَهُ وَاذَا امْسَكَتَهَا مَلَكْتَهَا». (تمیمی آمدی، بی‌تا: ۳ / ۱۴۲)
 چنین حکمت‌هایی به صور مختلف در ادبیات فارسی متجلی شده است: ابوشکور بلخی از شاعران تعلیمی قرن چهارم با معادل ساختن چنین سخنی و تیر در کمان گفته است:

سخن تا نگویی تو را زیر دست زبردست شد کز دهان تو جست
 سخن کوز سی و دو دندان بجست بسی در دو گوش و دل اندر نشست
 نیاید دگر باز زی مرد آن سخن کز دهان جست و تیر از کمان
 (دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: ۹۳ و ۹۵)

این حکمت انسان‌ساز را در سروده‌های شاعران حکیم دیگر نیز می‌بینیم؛ چنان که فردوسی به زیبایی و با بهره‌گیری از واژگان کاربردی خود گفته است:

سخن تا نگویی تویی شاه آن چو گفتمی شود شاه تو آن زمان
 (راستگو، ۱۳۷۶: ۱۰۷)

و حکیم سعدی نیز نزدیک به همین بیان و با تشبیهی متفاوت از مهار سخن می‌گوید:

سخن تا نگویی برآن دست هست چو گفته شود باید او بر تو دست
سخن دیو بندی است در چاه دل به بالای کام و زبانش مهل
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۴)

تسلط بر زبان و سخن و آن را در زیر سیطره خویش گرفتن، تنها در باره خودمان نیست بلکه افشای اسرار دیگران یا خبرچینی و ابراز نظر نسبت به دیگران هم در این قاعده می‌گنجد به‌ویژه اگر با دستگاه قدرت رفت‌وآمدی باشد: «پادشه را بر خیانت کسی واقف مگردان مگر آنکه که برقبول کلی واثق باشی وگرنه در هلاک خود همی کوشی».

بسیج سخن گفتن آنگاه کن که دانی که در کارگیرد سخن
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۴)

۴. زبان درنده و گزنده است.

پرهیز از آفات زبان و خطرهای آن با تعبیرات گوناگون بیان شده است. در میان سخنان مردم و در آثار مکتوب، خطر گزندگی و درندگی زبان که بر سر آن بسیار کسان جان باخته و یا آبروی خویش را از کف داده‌اند، فراوان می‌شنویم و می‌بینیم. چنین سخنانی را هم عقل و تجربه و حکمت انسانی تأیید می‌کند و هم کلام پیشوایان دین آن را می‌قبولاند. چنان‌که امیرمؤمنان فرموده‌اند:

اللِّسَانُ سَعِيٌّ اِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقْرٌ. (شهیدی، ۱۳۷۴: ۳۷۰)
زبان درنده‌ای است که اگر ره‌اشود، می‌گزد.

تعبیر معروف «نیش زبان» در گفتار عمومی شاید از همین تشبیه‌ها گرفته شده باشد که به خوبی نقش گزندگی زبان را نشان می‌دهد: «رُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً؛ چه‌بسا سخنی که نعمتی را از کف بیرون می‌کند». (تمیمی آمدی، بی‌تا: ۴ / ۵۸) بر اساس چنین حکمتی است که شاعران اندرزگو سخن گزنده را به مار مانند کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که ابوشکور بلخی گفته است:

سخن کز دهان ناهمایون جهد چو مار است کز خانه بیرون جهد
نگه دار ازو خویشتن چون سزد که نزدیکتر را سبکتر گزد
(دبیرسیاقی، ۱۳۷۰: ۸۵)

در عرفان نیز که لازمه‌اش مهار نفس خویشتن در همه ابعاد است، با تعبیرها و هشدارهای

گوناگون همین حکمت را گوشزد می‌کنند؛ چراکه زبان، مهلکه و بر باد دهنده کشته‌های یک انسان خودساز است:

گفتار چون خمر است که عقل را سست کند و مرد چون اندر شراب آن افتاد هرگز بیرون نتواند آمد و خود را از آن باز نتواند داشت و چون این، معلوم اهل طریقت شد که گفتار آفت است سخن جز به ضرورت نگفتند؛ یعنی در ابتدا و انتهای سخن خود نگاه کردند اگر جمله حق را بود بگفتند و آلا خاموش بودند از آنچه معتقد بودند که خداوند عالم الاسرار است. (هجویری، ۱۳۸۴: ۵۲۱)

مولوی نقش سازندگی یا سوزندگی زبان را مانند خرمن و آتش یا گنج و رنج می‌داند؛ چه بسا آتش خرد و اندک، خرمنی عظیم را ناچیز کند:

ای زبان تو بس زیبایی مرا	چون تویی گویا چه گویم مرا تو را
ای زبان هم آتش و هم خرمنی	چند این آتش در این خرمن زنی
ای زبان هم گنج بی‌پایان تویی	ای زبان هم رنج بی‌درمان تویی

(مولوی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۷۰۲ - ۱۶۹۹)

و باز در مواظبت بر کلام که چه فتنه‌انگیزی‌ها دارد از زبان مولای پرهیزکاران می‌خوانیم که: «کَمِ مِنْ دَمٍ سَفَكَهُ قَرٌّ؛ چه بسیار خون‌ریزی‌ها که از زبان و کلام برخاسته است». (تمیمی آمدی، بی‌تا: ۴ / ۵۴۷) و شاعر نیز آن را چنین فریاد می‌زند:

مگوی آن که گر بر ملا او فتد وجودی از آن در بلا او فتد
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۴)

یکی از گزندگی‌های زبان، بدگویی از دیگران و مذمت دیگران است. این کار شاید از قدر و جایگاه فرد مورد نظر بکاهد اما بیش از هر چیز قدر و شأن گوینده را فرو می‌کاهد و باعث بی‌اعتمادی دیگران به او می‌شود. در واقعیت این کار، مشکل آن است که نمی‌توان زبان مردم را بست پس در هر حال بهتر است در برابر بدگویی دیگران مدارا و تحمل کرد:

می‌توانم که نگویم بدکس در همه عمر	نتوانم که نگویم مرا بد دگران
گر جهان جمله به بدگفتن من برخیزند	من و این کنج و به عبرت به جهان در، نگران
در بد و نیک جهان دل نتوان بست از آنک	گذران است بد و نیک جهان گذران

جز نکویی نکنم با همه تا دست رسد
که برانگشت نیچند بدم بی‌خبران
نفس من برتر از آنست که مجروح شود
خاصه از گپ زدن بیهده بی‌بصران
(انوری، ۱۳۷۲: ۷۰۰)

مولوی به همین جنبه ویرانگری سخن و زبان اشاره می‌نماید که ممکن است سخنی جهانی را بسوزاند و ویران نماید:

ظالم آن قومی که چشمان دوختند
زان سخنها عالمی را سوختند
عالمی را یک سخن ویران کند
روبهان مرده را شیران کند
(مولوی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۵۹۶ - ۱۵۹۳)

۵. اندیشه، افزونی خرد، کاهش سخن

اندیشه، نشانه سلامت خرد و تکامل آن است؛ خردمند بیشتر می‌اندیشد و کمتر می‌گوید، زیرا خرد حکم می‌کند که باید مراقب زبان و کلام خویش بود. این امر زمانی محقق می‌شود که پرگویی و ادعا و زبان‌آوری کم و عقل کامل شود. چنان‌که امیر خردپرور دانا فرموده‌اند: «اذا تمَّ العقلُ نقصَ الكلامُ» (شهیدی، ۱۳۷۴: ۳۷۱) این گفتار بلند مرتبه را سخن‌پردازان ادب بسیار مورد توجه قرار داده‌اند:

هر که را اندک است مبلغ عقل
بیهده گفتنش بود بسیار
مرد را عقل چون بیفزاید
بر مجامع بکاهدش گفتار
(رشید و طواط، ۱۳۸۶: ۹۳)

هم‌اکنون این‌رو است که سعدی در اسلوب معادله اندیشه را مقدم بر گفتار می‌داند و آن را پای بست کلام می‌شمارد؛ پس استواری کلام نیز به میزان استواری اندیشه است:

اول اندیشه وانگهی گفتار
پای بست آمده ست و پس دیوار
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۶)

افزونی سخن مانند قشرهای روی پیاز است و انسان پرگو و پر حرف مغزی اندک چون مغز پیازی دارد که دورتادور آن را پوست فراگرفته است؛ به دیگر سخن رابطه‌ای دو سویه میان تعقل و گفتار است: تعقل اندک به سخنان زیاد بی‌مغز منتهی می‌شود و بالعکس اندیشه فراوان سخنان سبک و قشری را می‌کاهد:

مرد کم‌گوینده را فکر است زفت قشر گفتن چون فزون شد، مغز رفت
پوست افزون بود لاغر بود مغز پوست لاغر شد چو کامل گشت و نغز
(مولوی، ۱۳۷۶: ۵ / ۱۱۷۷)

حاصل کلام اینکه، سخن نیندیشیده، نشانه بی‌خردی است و به فصاحت و آبروریزی منتهی می‌شود؛ چه بسیار افراد پرحرف که سبب ریختن آبروی خود و دیگران می‌شوند. در کلام شریف نبوی ﷺ نیز آمده است: «المکثار مهتار؛ پرگویی، زیاده‌گویی است» (آقا جمال خوانساری، بی‌تا: ۵ / ۱۴۰) و نیز فرموده‌اند:

اکثر الناس ذنوباً یوم القیامه اکثرهم کلاماً فیما لا ینعیه. (سیوطی، بی‌تا: ۸۹۱)
گناهکارترین مردم در روز رستاخیز کسی باشد که بیشتر در آنچه برای او سودی ندارد، سخن بگوید.

فردوسی خردورز در اثر جاودانه خود این حکمت را چنین گوشزد کرده است:

زدانش چو جان تو را مایه نیست به از خامشی هیچ پیرایه نیست
که بر انجمن مرد بسیار گوی بکاهد به گفتار خویش آبروی
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۸، ۱۱۷)

سعدی با نصیحتی کارآمد و با اعتقاد به اینکه گاهی زبان مانند گردوی بی‌مغز موجب رسوایی آدمی می‌شود، سروده است:

چون نداری کمال و فضل آن به که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فضیحه کند جوز بی‌مغز را سبکساری
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۶)

۶. خاموشی

دقت و تأمل در متون تعلیمی نشان می‌دهد خاموشی از مواردی است که مکرراً بر آن تأکید شده است. در اینجا مجال پرداختن به زمینه‌های اجتماعی و سیاسی ترغیب به سکوت نیست و اینکه چرا در فرهنگ ما بیش از آنکه به سخن درست و بجا ترغیب شود، به خاموشی و سکوت سفارش نموده‌اند. در هر صورت خاموشی به طرق مختلف مورد توجه علمای اخلاق و به‌ویژه صوفیان و متصوفان بوده است تا جایی که

یکی از شرایط ورود به جرگه‌های صوفیانه، سکوت و خاموشی بوده است. البته اگر به انصاف بنگریم حال کسانی که همراه با متانت، ساکت و خاموشند ستودنی و درخور غبطه است؛ چراکه جز به ضرورت سخن نمی‌گویند و زبان و روان خویش را آلوده سخنان ناسودمند نمی‌کنند. خاموشی خردمندانه فضیلتی است که دارنده آن جز به ضرورت یا خواست و پرسش دیگران سخن نمی‌گوید؛ چه آنچه را می‌داند و چه درباره آنچه نمی‌داند. سفارش به سکوت در چنین زمانی و در پیش گرفتن خاموشی از سفارش‌های مؤکد پیشوایان دین و از سروده‌ها و گفته‌های مکرر شاعران و نویسندگان است؛ به گونه‌ای که کمتر کسی است که در آثارش به این سکوت و خاموشی اشاره نکرده باشد. چنان‌که امیر بیان رحمته‌الله درباره گوش سپردن به سخن دانا و زیبایی سکوت بجا فرموده‌اند:

اِذَا لَمْ تَكُنْ عَالِمًا نَاطِقًا فَكُنْ مُسْتَمِعًا وَاعِيًا. (تمیمی آمدی، بی تا: ۳ / ۱۴۵)
اگر دانایی گویا نباشی، شنوایی هوشیار باش.

و نیز:

صَمْتُ الْجَاهِلِ سَتْرَةٌ. (همان: ۴ / ۲۱۵)
سکوت نادان پوشش اوست.

و همچنین:

صَمْتُ يَعْقِبِكَ السَّلَامَةُ خَيْرٌ مِنْ نُطْقٍ يَعْقِبُكَ الْمَلَامَةُ. (همان: ۲۱۲)
سکوتی که سلامت آرد به از گفتاری که ملامت آرد.

با این زمینه روایی مواردی از سخنان ادبای ناصح را ذکر می‌کنیم:

یک. خاموشی مقصود و خاموشی غفلت

در متون عرفانی در سفارش به این اصل مهم که خاموشی زمینه‌ساز ورود انوار حقیقت به دل است بسیار سفارش و تأکید شده و آن را از اصول سلوک دانسته‌اند؛ هر چند در باب فضل کلام یا سکوت بر یکدیگر اختلاف هم دارند؛ چنان‌که هجویری در مقابل دو گونه کلام حق و باطل، به دو نوع سکوت قائل است: سکوتی که به حصول مقصود منتج می‌شود و سکوتی که حاصل غفلت است:

کلام‌ها بر دو گونه باشند و سکوت‌ها بر دو گونه: کلام، یکی حق بود و یکی باطل، و سکوت یکی حصول مقصود و آن دیگر غفلت. پس هرکسی را گریبان خود باید گرفت

اندر حال نطق و سکوت؛ اگر کلامش به حق بود گفتارش بهتر از خاموشی و اگر باطل بود خاموشی بهتر از گفتار، و اگر خاموشی از حصول مقصود و مشاهده بود خاموشی بهتر از گفتار و اگر از حجاب و غفلت بود گفتار بهتر از خاموشی. (هجوی، ۱۳۸۴: ۵۲۴)

حکیم توس نیز به این شکل به خاموشی سفارش کرده است:

زدانش چو جان تو را مایه نیست به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۸ / ۱۱۸)

دو. خاموشی عوام، خاموشی عارفان و سکوت محبان

چنان‌که پیشتر اشاره شد، خاموشی از مسائل اساسی دبستان‌های صوفیانه بوده است؛ از این رو آثار آنان یا آثاری که درباره آنان است، فصلی را به خاموشی، ویژگی‌ها، مضار و منافع آن اختصاص داده‌اند؛ از جمله عنوان باب دهم رساله قشیریه، «در خاموشی» است که در آن به جنبه‌های مختلف سکوت پرداخته است. ویژگی‌هایی که به صورت پراکنده در گفتار صوفیه دیده می‌شود، در اینجا به صورت کامل و مجموع گردآوری شده است؛ از جمله مواردی که در متون دیگر بدان کمتر پرداخته‌اند، انواع صمت و تفاوت خاموشی عوام، خاموشی عارفان و خاموشی محبان است؛ قشیری این تقسیم‌بندی را این گونه باز می‌کند:

و گفته‌اند صمت عوام به زبان بود و صمت عارفان به دل بود و صمت محبان به خواطر
اسرار بود. (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۸۷)

در متون تعلیمی مکرراً از خاموشی خواص سخن رفته است: کسانی که اسرار الهی را دریابند و محرم اسرار باشند، خاموشی پیشه می‌کنند و تنها مدعیان دروغین، لب به سخن می‌کشایند و خبرداران واقعی خاموشند. در این باره این سروده سعدی شهرتی درخور دارد:

وگر سالکی محرم راز گشت بیندند بر وی در بازگشت
کسی را در این بزم ساغر دهند که داروی بی‌هوشی‌اش در دهند
(سعدی، ۱۳۷۲: ۳۵)

و عارف دردمندی چون عطار چنین در تأکید خاموشی از سر معرفت خبر می‌دهد:

آن کس که بیافت سر این راه شد کور اگرچه دیده ور بود
کاین راز کسی شنید و دانست کز دیده و گوش کور و کر بود
(عطار، ۱۳۸۶: ۲۵۹)

و ابیات مشهور زیر نیز این خبر را این گونه مؤکد ساخته‌اند:

هر که را اسرار حق آموختند مَهر کردند و دهانش دوختند
(مولوی، ۱۳۷۶: ۵ / ۲۲۴۰)

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد
این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند کان را که خبر شد خبری باز نیامد
(سعدی، ۱۳۶۹: ۵۰)

سه. خاموشی و سلامت

شاعران نصیحت‌گر و نویسندگان خردپیشه سلامت و آرامش را در تنهایی یا سکوت دانسته‌اند؛ چرا که تنهایی به اندیشیدن بیشتر و سکوت نیز به حفظ زبان و تأمل افزون‌تر می‌انجامد. عنصرالمعالی خاموشی را دوم سلامت می‌داند زیرا اگر بی‌خردی خاموش باشد، مردم وی را از شمار عقلا می‌دانند:

و اگر چه سخن‌دان باشی از خویشان کمتر آن نمای که دانی تا به وقت گفتار و کردار
پیاده نمایی. و بسیاریان و کم گوی باش نه کم‌دان بسیارگوی که گفته‌اند که: خاموشی
دوم سلامت است و بسیار گفتن دوم بی‌خردی؛ از آنکه بسیارگوی اگر چه خردمند باشد
مردمان عامه او را از جمله بی‌خردان شناسند و اگر چه بی‌خرد کسی باشد چون خاموش
باشد مردمان خاموشی او را از جمله عقل دانند. (عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۴۷)

رهی معیری شاعر دوره معاصر همچون سخنوران خیرخواه گذشته معتقد است خاموشی حصار جان است، زیرا زبان و به تبع آن سخن، باعث زیان و زبونی است:

خویش‌تن‌داری و خموشی را هوشمندان حصار جان دانند
گر زبان بینی از بیان بینی ور زبون گردی از زبان دانند
راز دل پیش دوستان مگشای گر نخواهی که دشمنان دانند
(رهی معیری، ۱۳۸۷: ۱۵۲)

برخی از اهل طریقت و دانایان و سخنوران، سلامت جان و روان را در سکوت و خاموشی می‌دانند:

مزن دم در آنچه گریز است از آن که حمل افتد این شیوه بر بی‌هشی
گر ایدون به مقدار گویی سخن زخوی خوش خویش در رامشی

ور از حد برون می‌بری گفت را به تیغ زبان خویش را می‌کشی
زگفتن پشیمان بسی دیده‌ام ندیدم پشیمان کس از خامشی
(ابن یمن، بی تا: ۵۴۴)

چهار. جایگاه خاموشی

خاموشی همان طوری که امنیت می‌آورد، در شرایطی نیز نشان ناامنی است؛ به دیگر سخن فرد به دلیل احساس شرایط ناامن روانی و احساس اینکه سخن، موجبات آزار وی را فراهم می‌کند و جاسوسان در کمینند تا از گفته آدمی هزاران دام بر وی بنهند، سکوت پیشه می‌کند؛ چنان که در زبان فارسی این جمله مشهور در قالب مثل، فضای ناامن و سکوت در این شرایط را بسیار گوشزد می‌نماید: دیوار موش دارد؛ موش هم گوش دارد و این مثل به وسیله شعر در ذهن و زبان مردم ماندگار شده است:

در سخن با دوستان آهسته باش تا ندارد دشمن خونخوار گوش
پیش دیوار آنچه گویی هوش دار تا نباشد در پس دیوار موش
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۲)

سعدی اعتقاد دارد از مواقعی که احتراز از خاموشی لازم است، آوردن خبری ناگوار یا دل‌آزار است؛ در چنین شرایطی بهتر است آدمی خاموشی پیشه کند تا راوی چنین اخباری نباشد: «خبری که دانی دلی بیازارد، تو خاموش تا دیگری بیارد».

بلبلا مژده بهار بیار خبر بد به بوم باز گذار
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۵)

۷. رازداری

یکی از معیارهایی که می‌توان با آن کارکرد درست و خردمندانه زبان را سنجید کتمان یا افشای راز است. عقل حکم می‌کند که انسان راز خود و دیگران را بیوشاند، در غیر این حال آن سخن یا موضوع، راز محسوب نمی‌شود. کسی که توانایی و تسلط بر خود را ندارد و نمی‌تواند اسرار خویش را بیوشاند حتماً اسرار دیگران را هم نمی‌تواند حفظ کند.

یک. رازداری و کامروایی

این امر فراوان مورد سفارش قرار گرفته از جمله از رسول گرامی اسلام ﷺ نقل است که: «مَنْ كَتَمَ

سِرَّهُ كَانَتْ الْخَيْرَةَ بَيَدِهِ؛ هر که راز خویش نهان دارد کامروا گردد». (تمیمی آمدی، بی تا: ۴۴۳) مولوی نیز که معمولاً سخنان دلنشین و اندرزهای سازنده خود را با استناد به سیره و نقل رسول مكرم ﷺ مستند می کند گفته است:

گفت پیغمبر که هر که سیر نهفت زود گردد با مراد خویش جفت
(مولوی، ۱۳۷۲: ۱ / ۱۷۶)

همچنان که علی علیه السلام نقطه مقابل آن را در افشای راز و ناکامی می دانند: «لَا يَسْلُمُ مَنْ أَدَاعَ سِرَّهُ؛ (تمیمی آمدی، بی تا: ۶ / ۳۸۸) آن که راز خویش آشکار کند، ایمن و کامروا نخواهد بود». ترجمه آزاد این حدیث را از زبان شاعری دیگر می خوانیم:

کسی کآورد راز خود را پدید ز گیتی به کامه نخواهد رسید
نهفتن سزد راز را جاودان به جان باز بایدش بستن به جان
(بوشکور بلخی، به نقل از دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: ۹۵)

دو. رازداری و دوستی

نگفتن راز به ویژه زمانی ارزشمند و کارساز است که انسان بتواند در دوستی های بسیار صمیمانه نیز آن را حفظ کند و متقابلاً اگر با کسی دشمنی یا ناسازگاری دارد زبانش را از بدگویی به او بازدارد. در این باره فرمایش درخشان مولای رازدان علی علیه السلام سرمشقی انسان ساز است که فرموده اند: «أَحِبِّ حَبِيبَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا وَابَغَضَ بَغِيضَكَ هَوْنًا مَا عَسَى أَنْ يَكُونَ بَغِيضَكَ يَوْمًا مَا». (شهبیدی، ۱۳۷۴: ۴۱۰) ترجمه این سخن را آشکارا در سخنان سعدی در باب آداب صحبت در گلستان می بینیم که: «هر آن سَرّی که داری با دوست در میان منه چه دانی که وقتی دشمن گردد و هر بدی که توانی به دشمن مرسان که باشد که وقتی دوست گردد. رازی که پنهان خواهی با کس در میان منه و گرچه دوست مخلص باشد که مرآن دوست را نیز دوستان مخلص باشند همچنین مسلسل».

خامشی به که ضمیر دل خویش با کسی گفتن و گفتن که مگوی
ای سلیم آب ز سرچشمه ببند که چو پرشد نتوان بستن جوی
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۱)

و در تأکید بر همین اصل خردمندانه گفته است:

به دوست گرچه عزیز است راز دل مگشای که دوست نیز بگوید به دوستان عزیز
(سعدی، ۱۳۸۸: ۷۲۰)

و جز با خود، راز خویشتن مگوی اگر بگویی آن سخن را زان پس، راز مخوان.
(عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۴۶)

سه. تنها نگهبان راز

معمولاً وقتی که ما رازی را به کسی می‌گوییم از او می‌خواهیم که او آن را حفظ کند و به کسی نگوید و می‌پنداریم که از این راز نگهبانی می‌کند و او نیز همین سفارش را به شنونده بعدی این راز می‌کند و آنگاه این راز چقدر نگهبان دارد! از این رو امیرالمؤمنین درباره کثرت نگهبانان راز هشدار می‌دهد و می‌فرماید:

كُلَّمَا كَثُرَ حُرَّانُ الْأَسْرَارِ كَثُرَ ضِيَاعُهَا. (تمیمی آمدی، بی تا: ۴ / ۶۱۸)
هرچه نگهبان راز بیشتر باشد بیشتر ضایع می‌شود.

به تعبیر شاعر:

جواهر به گنجینه داران سپار ولی راز را خویشتن پاس دار
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۴)

بوشکور بلخی نیز معتقد است نگهبانان فراوان هرچیز را استوار می‌کنند مگر راز که استواری‌اش در داشتن تنها یک نگهبان است:

شنیدم که چیزی بود استوار که او را نگهبان بود بی‌شمار
مگر راز که آنگاه پنهان بود که او را یکی تن نگهبان بود
(دبیر سیاقی، ۱۳۷۰: ۹۵)

و استاد توس چنین گوشزد کرده است:

سخن هیچ مگشای با رازدار که او را بود نیز انباز و یار
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۷ / ۱۸۹)

چهار. رازداری، حفظ جان و راه نجات

افشای راز و نگه نداشتن زبان در زندگی اجتماعی و روابط با دیگران هم، اثرگذار و باعث بدنامی و

بی‌اعتمادی انسان می‌شود:

کشف اسرار دو عیب ظاهر دارد: اول دشمنی‌گی آن کس که این اعتماد کرده باشد و دوم بدگمانی دیگران تا هیچ کس با من سخن نگوید و مرا در رازی محرم نشمرد. (نصر الله منشی، ۱۳۷۱: ۱۳۱)

در عرفان و سلوک نیز نباید زبان را رها و آزاد گذاشت. ای بسا افشای راز یا گفتن سرّی از اسرار راه، سبب خسارت شود؛ حافظ تنها راه نجات را از زبان پیر میکده رازپوشی می‌داند:

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت راز پوشیدن
(حافظ، ۱۳۷۰: ۲۶۶)

از این رو از نگاه حافظ، حسین منصور چون رازی را نگاه نداشت، جان در سر افشای آن داد:

گفت آن یار کزو گشت سرِ دار بلند جرمش آن بود که اسرار هویدا می‌کرد
(همان، ۱۰۲)

و کسی که قصد افشای راز دارد باید از پیش، ترک جان بگوید:

کلک زبان بریده حافظ در انجمن با کس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد
(همان: ۹۹)

اهمیت حفظ راز تا بدان جااست که وحشی بافقی تنها راه نگهداری راز را خاموشی می‌داند، چنان‌که طوطی اگر دم فرو می‌بست و سخنی نمی‌گفت، در بند نمی‌شد؛ به دیگر سخن کشف راز، در بند شدن را در پی دارد:

اگر طوطی زبان می‌بست در کام نه خود را در قفس می‌دید و نه دام
خموشی پرده پوش راز آمد نه مانند سخن غم‌آز آمد
(وحشی بافقی، ۱۳۶۳: ۵۰۴)

از مصداق‌های خاموشی بجا، پرهیز از گفتن سخنی است که آشکار شدن آن یا باعث از دست دادن جان است یا شرمندگی و شکستن اعتبار. بسیاری از این سخنان مصداق غیبت و عیب‌جویی و در نتیجه بیان آنها گناه است. از کلام مشفقانه مولای مهربان می‌خوانیم که فرموده‌اند:

وَاحْذَرُ كُلَّ عَمَلٍ يَعْمَلُ بِهِ فِي الْبَيْرِ وَيَسْتَحْيِي مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ. (شهیدی، ۱۳۷۴: ۳۵۳)
پرهیز از عمل به کاری پنهانی که اگر آشکارا انجام دهی از انجامش شرم داری.

چرا گوید آن چیز در خفیه مرد که گر فاش گردد شود روی زرد
مکن پیش دیوار غیبت بسی بود کز پشش گوش دارد کسی
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۴)

سخنی در نهان نباید گفت که بر انجمن نشاید گفت
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۱)

۸. در امان بودن از زبان

زبان ابزار اصلی روابط اجتماعی است. این کارکرد زبان وقتی که با اصول اخلاقی و انسانی همراه می‌شود اهمیت بیشتری می‌یابد. امنیت و آرامش و احترام متقابل مردم با زبان و متأثر از کارکرد آن است. پیامبر اسلام ﷺ با تأکید بر این نقش زبان، مسلمان بودن را در گرو حفظ زبان و امنیت داشتن دیگران از زبان دانسته و فرموده‌اند: «الْمَسْلُومُ مَنْ سَلَّمَ الْمَسْلُومَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ». (سیوطی، بی‌تا: ۲ / ۶۶۷)

در زندگی اجتماعی و در قلمرو فرمانروایی‌ها حفظ آبروی مردم از وظایف حاکمان است و آنان نه تنها باید مراقب جان و مال مردم خویش باشند بلکه وظیفه دارند آبرو و اسرار مردم را نیز حفظ کنند. این مهم را از نامه گران‌قدر امیر مؤمنان علیه السلام به مالک اشتر در پیش چشم می‌گذاریم:

و از رعیت آن را از خود دورتر دار و با او دشمن باش که عیب مردم را بیشتر جوید که همه مردم را عیب‌هاست و والی از هر کس سزاوارتر به پوشیدن آنهاست. پس مبادا آنچه را بر تو نهان است آشکار گردانی و باید آن را که برایت پیداست بپوشانی و داوری در آنچه از تو نهان است با خدای جهان است. (شهیدی، ۱۳۷۴: ۳۲۷)

امنیت و آرامش حاصل از زبان به طرق مختلف به دست می‌آید و متون ادب فارسی به انحاء مختلف بدین راه‌ها اشاره کرده‌اند از جمله:

یک. پرهیز از دروغ

یکی از آفات ویرانگر و کشنده زبان دروغ‌گویی است. دروغ، آسیبی دوسویه دارد: هم به شنونده آسیب می‌رساند و هم به گوینده؛ در وهله نخست، اعتماد را از گوینده سلب می‌کند و در مرحله دوم شنونده را

نیز در شنیدن و پذیرفتن سخن به تردید و گمراهی می‌کشاند؛ به عبارت دیگر گوینده بیش از شنونده دچار خسران می‌شود زیرا آثار وجودی آن همیشه همراه گوینده است:

دروغ گفتن به ضربت لازم ماند (که) اگر نیز جراحت درست شود نشان بماند؛ چون برادران یوسف علیهم‌السلام که به دروغی موسوم شدند نیز به راست گفتن ایشان اعتماد نماند؛ «قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً».

یکی را که عادت بود راستی خطایی رود، درگذارند از او
وگر نامور شد به قول دروغ دگر راست باور ندارند از او
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۸۶)

دو. پرهیز از سخن چینی

سخن چینی و دیگران را به جان هم انداختن از نمونه‌های آزار زبان است؛ قرآن کریم در آیات مختلف به سخن چینی هشدار داده است از جمله آیه نخست سوره همزه: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» یا در آیه ۱۱ سوره قلم از پیروی سخن چینیان برحذر می‌دارد: «هَمَّازٍ مَّشَاءً بِنَمِيمٍ» و کسی که در بین مردم سخن چینی و افساد می‌کند. هشدار به پرهیز از نَمَامی و سخن چینی در اخبار مروی از پیامبر و ائمه علیهم‌السلام به‌کرار دیده می‌شود؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند:

می‌خواهید شما را به بدترینتان آگاه کنم؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله. فرمود: آنان که به سخن چینی روند و میان دوستان جدایی افکنند و برای پاکان عیب‌جویی کنند.
(نراقی، ۱۳۶۹: ۲۸۸)

سخن چین رشته دوستی را می‌گسلد و میان دوستان جدایی می‌افکند:

شفقت و بذاذری و لطفِ دوستی چندان باقی است که دو روی فتان و دو زبان نمام
میان ایشان مداخلتی نیافتست. (نصرالله منشی، ۱۳۷۱: ۱۲۱)

از این رو سعدی دشمنی سخن چینیان را از دشمنی دشمنان بدتر می‌داند، زیرا سخن چین، آتش افروز اصلی معرکه دشمنی است:

کسانی که پیغام دشمن برند ز دشمن همانا که دشمن ترند
تو دشمنتری کاوری بر دهان که دشمن چنین گفت اندر نهان

سخن چین کند تازه جنگ قدیم به خشم آورد نیک مرد سلیم
میان دو تن جنگ چون آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۶۱)

از این روی خردمندی را در دوری از سخن چینی می‌داند؛ زیرا سخن چین آتشی می‌افروزد که نخست خودش طمع آن می‌شود:

میان دو کس آتش افروختن نه عقل است و خود در میان سوختن
جو سعدی کسی ذوق خلوت چشید که از هر که عالم زبان درکشید
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۶۳)

سه. حفظ‌الغیب کردن

از دیگر راه‌های ایجاد امنیت زبانی، حفظ‌الغیب کردن درباره افراد است؛ پرهیز از غیبت و بدگویی درباره دیگر انسان‌ها، از مواردی است که قرآن با صراحت بدان پرداخته و گفتار و رفتار عملی اولیای دین، ناظر بر آن است. شنونده غیبت نیز در حکم غیبت کننده است. از این رو وظیفه دینی و انسانی حکم می‌کند که شنونده غیبت مانع بدگویی و از میان رفتن شأن و منزلت دیگران شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

هر که در غیاب برادر خویش از آبروی او دفاع کند، بر خداست که در قیامت آبروی او را نگاه دارد. و نیز فرموده‌اند: هر که در غیاب برادر خویش از آبروی او دفاع کند، بر خدا حق است که او را از جهنم نجات بخشد. (نراقی، ۱۳۶۹: ۳۰۱)

سعدی نیز معتقد است هنگامی که از دیگران یاد می‌کنید، به بهترین وجه یاد نمایید و در غیاب او به گونه‌ای سخن بگویید که بتوانید در حضورش نیز ابراز کنید:

کسی را که نام آمد اندر میان به نیکوترین نام و نعتش بخوان
چنان گوی سیرت به کوی اندرم که گفتن توانی به روی اندرم
وگر شرمت از دیده ناظر است نه‌ای بی‌بصر غیب دان حاضر است؟
نیاید همی شرمت از خویشتن کز او فارغ و شرم داری زمن؟
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۶۱)

۹. زبان و نفاق

نفاق، ناهماهنگی درون و بیرون انسان در موضوع ایمان و اعتقاد است. ظاهرسازی و فقط ادعا کردن

نشانه ناباوری درون، فرصت‌طلبی و در تعبیر عمومی، دورویی و نفاق است. برخی از این ظاهرسازی‌ها و زبان چرخاندن‌ها را در ابیات زیر می‌بینیم:

مُشک را بر تن مزین بر دل بمال	مشک چه بود نام پاک ذو الجلال
آن منافق مشک بر تن می‌نهد	روح را در قعر گلخن می‌نهد
بر زبان نام حق و در جان او	گندها از فکر بی‌ایمان او
	(مولوی، ۱۳۷۳: ۲ / ۲۶۹ - ۲۶۷)

هان بگو لاجولها اندر زمان	از زبان تنها نه بلک از عین جان
	(همان: ۶۴۲)

ای دل از کین و کراهت پاک شو	وانگهان الحمد خوان چالاک شو
بر زبان الحمد و اکراه درون	از زبان تلبیس باشد یا فسون
وانگهان گفته خدا که ننگرم	من به ظاهر، من به باطن ناظرم
	(مولوی، ۱۳۷۶: ۵ / ۱۷۳۸ - ۱۷۳۶)

۱۰. همراهی زبان و کردار

ناهماهنگی گفتار و رفتار یا عمل نکردن به علم سبب بی‌اعتباری انسان و بی‌تأثیر بودن سخن و سفارش او می‌شود. این موضوع در سفارش به ایمان و اخلاق اهمیتی دوچندان دارد زیرا ایمان بی‌عمل و ناهماهنگی زبان و کردار باعث راندن دیگران از دین و ایمان می‌شود و برعکس آنکه ایمان و عمل را همراه دارد سبب کشش دل‌ها و اسوه‌ای برای هدایت است. خدای کریم نیز انسان‌ها را در این باره مورد عتاب قرار داده است. پس زمانی سخن بر دیگران تأثیر می‌گذارد که با عمل و کردار گوینده همراه باشد:

قل اعودت خواند باید کای احد	هین ز نقائات افغان و ز عُقد
لیک برخوان از زبان فعل نیز	که زبان قول سست استای عزیز
	(همان: ۱۰۴۴ - ۱۰۴۲)

ای دلی که جمله را کردی تو گرم	گرم کن خود را و از خود دار شرم
ای زبان که جمله را ناصح بدی	نوبت تو گشت از چه تن زدی
	(همان: ۳۹۰۳)

ب) سخن

۱. سخن نرم

سفارش خداوند رازدان، کلام پیشوایان دین، اندرز حکیمان و تجربه دانایان همگی بر این متفق است که در سخن گفتن با مردم باید متین، آرام، بادب و با زبان نرم و همراه با ملاحظت بود. نرمی سخن باعث جذب دل‌ها، اقناع شنونده، آرامش خاطر و مساعد شدن زمینه پذیرش استدلال است. قرآن کریم در سفارش به این اصل مهم فرموده است: «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا». (بقره / ۸۳) پذیرش و پیشرفت دین اسلام و نبوت نبی اکرم ﷺ نیز مرهون زبان و سخن زیبا و دل‌مهربان آن حضرت بود. قرآن نرمی پیامبر را رحمت خداوند می‌داند و می‌فرماید اگر پیامبر تندخو و سخت دل بود، مردمان از اطرافش پراکنده می‌شدند:

فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ. (آل عمران / ۱۵۹)

در زندگی جاری هم دوستی مردم را نسبت به زبان‌های نرم و مهربان آشکارا می‌بینیم و تنفر و دوری از زبانها و قلم‌های درنده و عیب‌جو و دروغ‌گو و هتاک را مشاهده می‌کنیم. شاعران و سخنوران سرآمد و مورد اقبال مردم نیز بر این سفارش تأکید کرده‌اند:

سخن نرم گوی ای پسندیده مرد میارای لب را به گفتار سرد
(فردوسی، ۱۳۸۲: ۴ / ۴۵)

همیشه دلت مهربان باد و نرم پر از شرم جان، لب پرآوای نرم
(فردوسی، به نقل از راستگو، ۱۳۷۶: ۱۳۲)

۲- ۱- ۱. نرم زبانی و هواخواهی

نویسنده قابوسنامه معتقد است باید نرمی و خوش‌زبانی عادت شود تا باعث جذب دیگران گردد:

زبان را به خوبی و هنر آموخته کن و جز چرب‌زبانی عادت مکن که زبان تو دایم آن گوید
که تو او را بر آن رانی و عادت کنی؛ چه گفته‌اند: هر که را زبان خوشتر، هواخواهش بیشتر.
(عنصرالمعالی، ۱۳۷۳: ۲۸)

زیرا به قول مولوی سخن تند و درشت سبب دل‌آزردگی و حتی بریده شدن دوستی است:

هین به جاروبِ زبان گردی مکن چشم را از خس ره آوردی مکن
یار آینه است جان را در حزن در رخ آینه‌ای جان دم مزین
(مولوی، ۱۳۷۳: ۲ / ۳۰ - ۲۹)

۲-۱-۲. درشتی و نرمی

البته همیشه و در هر مقام و با هرکسی هم نرمی و مدارا کارساز نیست؛ چه بسا نرمی همیشگی قدر و منزلت گوینده را از میان ببرد؛ از این رو گاهی شرایط اقتضا می‌کند درشتی در سخن باشد تا مؤثر واقع گردد:

وقتی به لطف گوی و مدارا و مردمی باشد که در کمند قبول آوری دلی
وقتی به قهر گوی که صد کوزه نبات گه گه چنان به کار نیاید که حنظلی
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۰)

درشتی و نرمی به هم در به است چو فاصد که جراح و مرهم نه است
درشتی نگیرد خردمند پیش نه سستی که نازل کند قدر خویش
(همان: ۱۷۳)

۲. بی‌ثمر بودن سخن تقلیدی و تکراری

تکرار سخن و عملی به تقلید از دیگران و بدون باور و فهم آن نیز بی‌اثر است:

آن مقلد صد دلیل و صد بیان در زبان آرد ندارد هیچ جان
چونکه گوینده ندارد جان و فر گفت او را کی بود برگ و ثمر
(مولوی، ۱۳۷۶: ۵ / ۲۴۸۱ - ۲۴۸۰)

۳. کم‌گویی و سنجیده‌گویی

نگفتن بی‌ضرر است اما گفتن بیجا خسارت‌بار است. زیرا تا سخن گفته نشده در تملک و مهار انسان است و چون از دهان خارج شد اختیارش به دست گوینده نیست. مردان خدایی سرمشق مناسب و الگویی مجسم برای این منظور و گفتن به اندک هستند. ابیات معروف زیر دستورهایی کارآمد هستند:

زبان درکش ای مرد بسیاریان که فردا قلم نیست بر بی‌زبان
صدف وار گوهر شناسان راز دهان جز به لؤلؤ نکردند باز

فراوان سخن باشد آگنده گوش نصیحت نگیرد مگر در خموش
 نباید سخن گفت ناساخته نشاید بریدن نینداخته
 (سعدی، ۱۳۷۲: ۱۵۳)

کم گوی و گزیده گوی چون دُر تا زاندک تو جهان شود پر
 لاف از سخن چو دُر توان زد آن خشت بود که پر توان زد
 یک دسته گل دماغ پرور از خرمن صد گیاه بهتر
 (نظامی، ۱۳۷۴: ۲۷)

۴. سخن و مخاطب

از دیگر ویژگی‌هایی که برای سخن در ادب تعلیمی بیان شده، تناسب آن با مخاطب است. هر سخن با توجه به اصل و منشأ خود، ضمن یافتن مخاطب تأثیر خاص خود را بر جای می‌گذارد؛ کلام روحانی دل‌های هرچند ناپاک را به اصل نورانی خویش هدایت می‌کند و طبیعتاً سخن شیطانی نیز به اصل خود رهنمون است:

پس کلام پاک در دل‌های کور می‌نیاید می‌رود تا اصل نور
 و آن فسون دیو در دل‌های کز می‌رود چون کفش کز در پای کز
 گرچه حکمت را به تکرار آوری چون تو نا اهلی شود از تو بری
 ورچه بنویسی نشانش می‌کنی ورچه می‌لافی بیانش می‌کنی
 از تو رو درمی‌کشدای پرستیز بندها را بگسلد وز تو گریز
 ور نخوانی و ببیند سوز تو علم باشد مرغ دست آموز تو
 او نیاید پیش هر نا اوستا همچو طاووسی به خانه‌ی روستا
 (مولوی، ۱۳۷۳: ۲ / ۳۲۲ - ۳۱۶)

برخی سخن را با توجه به گوینده‌اش می‌پذیرند اما پیشوای رازدان فرموده‌اند:

خُذِ الْحِكْمَةَ أَنِّي كَأَنَّكَ فَانَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمَنَافِقِ فَتَلْجَلُجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ
 فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ. (نهج‌البلاغه، ح ۷۹)
 حکمت را هر کجا باشد فراگیر که حکمت در سینه منافق ناآرامی می‌کند تا از آنجا بیرون شود و در سینه مؤمن آرام گیرد.

سخن بشنو و بهترین یادگیر نگر تا کدام آیدت دلپذیر
 (فردوسی، ۱۳۸۲: ۷ / ۱۹۰)

اگر دانشی مرد راند سخن تو بشنو که دانش نگرده کهن
(همان: ۲۵۹ / ۷)

حال و ظرفیت مخاطب نیز باید در سخن مورد توجه قرار گیرد؛ از زبان امام صادق علیه السلام نقل است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند:

أَنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عَقُولِهِمْ. (کلینی، ۱۳۸۷: ۱ / ۳۶)
ما گروه‌های پیامبران مأموریم با مردم به اندازه خردشان سخن بگوییم.

متأثر از همین حدیث، مولوی چنین می‌گوید:

پست می‌گوییم به اندازه عقول عیب نبود این بود کار رسول
(مولوی، ۱۳۷۲: ۱ / ۲۳۴)

چون که با کودک سر و کارم فتاد هم زبان کودکان باید گشاد
(همان: ۲۵۷۷ / ۴)

اما در مجادله با انسان لجوج و سخن‌ناپذیر نمی‌توان با نصیحت و نرمی سخن گفت: «هر که نصیحت خودرای می‌کند (او خود) به نصیحتگری محتاج است». (سعدی، ۱۳۶۹: ۱۷۵)

۵. سخن، نه گوینده

معیار، درست بودن و به حق بودن کلام است نه گوینده؛ بنابراین سخن درست و معقول را باید پذیرفت ولو از زبان کسی باشد که به آن باور ندارد. زیرا ارزش سخن مهم است نه گوینده آن:

حکمت، حکمت باشد، بر زبان هر که رود؛ از اینجا گفت امیر المؤمنین علیه السلام: «انظُرْ أَلِيَّ مَا قَالُوا وَلَا تَنْظُرْ أَلِيَّ مَنْ قَالَ؛ به آن نگر که چه می‌گوید به آن منگر که می‌گوید.» یعنی به سخن نگر و به گوینده منگر که گوینده از سخن قیمت گیرد و سخن از گوینده قیمت نگیرد. (ابوالفتوح رازی، ۱۳۷۵: ۴ / ۴۷۸)

در قرآن کریم هم به شنیدن سخن و سپس سنجش و پذیرش بهترین آن سفارش شده است:

فَبَشِّرْ عِبَادَ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ. (زمر / ۱۷ و ۱۸)

بشارت بده آن بندگانم را که سخن را می‌شنوند و بهترینش را برمی‌گزینند.

شعر حکمی فارسی نیز همین سخن را تکرار کرده است:

گفت عالم به گوش جان بشنو ورنماند به گفتنش کردار
باطل است آنچه مدعی گوید خفته را خفته کی کند بیدار
مرد باید که گیرد اندرگوش ورنبشته ست پند بر دیوار
(سعدی، ۱۳۶۹: ۱۰۴)

در گفتار معصوم نیز بر شنیدن گفتار نیکو بسیار تأکید شده:

عَوْدُ اُذْنِكَ حُسْنُ الاستماعِ و لا تصعَّ الي ما يزيدُ في صلاحك. (تمیمی آمدی، بی تا: ۴ / ۳۲۹)
گوشت را به خوب شنیدن عادت بده و به آنچه بر صلاحیت نمی‌افزاید، گوش مسپار.

نگویند از سر بازیچه حرفی کزان پندی نگیرد صاحب هوش
وگر صدباب حکمت پیش نادان بخوانی آیدش بازیچه در گوش
(سعدی، ۱۳۶۹: ۹۵)

نتیجه

زبان و سخن، ابزار هویت انسان است. چگونگی سخن گفتن و به کارگیری زبان و نیز مهار یا رها بودن زبان، سرنوشت انسان را دگرگون می‌کند. قرآن کریم و پس از آن روایات معصومان و پیشوایان دین علیهم‌السلام همه بر اهمیت و نوع استفاده و حفظ زبان و سخن تأکید کرده‌اند. در متون ادبی ما نیز شاعران و سخنوران حکیم و دانایان دنیادیده روزگار آزموده، در سروده‌ها و نوشته‌های خود، مخاطبان را انداز داده و بر مهار زبان داد سخن داده‌اند. مخفی بودن شخصیت انسان در زیر زبان، در بند داشتن آن و بجا سخن گفتن، درندگی و گزندگی زبان، به نرمی گفتن، پرهیز از بدزبانی و دروغ، بخشی از پندهایی است که با تأثیر از کلام الهی و نیز سخنان پیامبر و ائمه علیهم‌السلام در ادب فارسی منعکس شده است. روی دیگر زبان خاموشی و سکوت است که به هنگام و بجا بودن آن می‌تواند در حفظ شخصیت، کارایی کلام و نگه داشت آبرو و حتی جان انسان اثر بگذارد. در مجموع زبان ترجمان عقل آدمی است که حفظ آن می‌تواند برای خود و جامعه مفید باشد یا با رها کردن و دریدگی، آتشی بر جان گوینده یا حتی دیگران باشد.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم، ترجمه آیت الله مکارم شیرازی، قم، اسوه.

۲. *نهج البلاغه*، ۱۳۷۴، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. ابن یمن، محمود بن یمن الدین، بی تا، *دیوان اشعار ابن یمن الفریودی*، قاهره، مرکز القومی للترجمه.
۴. انوری ابیوردی، محمد بن محمد، ۱۳۷۲، *دیوان*، به اهتمام محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ سوم.
۵. ایرج میرزا، بی تا، *تحقیق در احوال، آثار، افکار و اشعار و خاندان و نیاکان او*، به اهتمام محمد جعفر محجوب، بی جا، بی نا.
۶. حافظ شیرازی، ۱۳۷۰، *دیوان بر اساس نسخه غنی و قزوینی*، به تصحیح و تحقیق منصور موحلزاده، انتشارات پژوهش.
۷. حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۵، *تأثیر قرآن و حدیث در شعر فارسی*، تهران، اساطیر، چ چهارم.
۸. خاقانی شروانی، بدیل بن علی، ۱۳۷۳، *دیوان اشعار*، تصحیح ضیاءالدین سجادی، تهران، زوار، چ چهارم.
۹. خوانساری، شرح آقا جمال، بی تا، *غرر الحکم*، تصحیح محدث ارموی، ج ۶، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۰. دبیرسیاقی، محمد، ۱۳۷۰، *پیشاهنگان شعر پارسی*، تهران، امیر کبیر.
۱۱. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۴، *امثال و حکم*، ج ۲، تهران، امیر کبیر، چ هشتم.
۱۲. راستگو، سید محمد، ۱۳۷۶، *تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی*، تهران، سمت.
۱۳. رشید و طواط، محمد بن محمد، ۱۳۸۶، *مطلوب کل طالب*، با تصحیح و تعلیقات محمود عابدی، تهران، بنیاد نهج البلاغه، چ سوم.
۱۴. رهی معیری، ۱۳۸۷، *دیوان کامل*، تهران، سپهر ادب.
۱۵. رودکی، جعفر بن محمد، ۱۳۷۳، *دیوان*، تنظیم و تصحیح جهانگیر منصور، تهران، ناهید.
۱۶. سعدی، مصلح بن عبدالله، ۱۳۶۹، *گلستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
۱۷. سعدی، مصلح بن عبدالله، ۱۳۷۲، *بوستان*، تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
۱۸. سعدی، مصلح بن عبدالله، ۱۳۸۸، *کلیات*، بر اساس نسخه فروغی، تهران، ماهرننگ.

- ۱۷۲ □ فصلنامه علمی - پژوهشی پژوهش‌نامه اخلاق، س ۱۰، تابستان ۹۶، ش ۳۶
۱۹. سیوطی، جلال‌الدین، بی‌تا، *الجامع الصغیر*، ج ۲، بیروت، دارالفکر.
۲۰. صافی، قاسم، ۱۳۹۰، *طعم سکوت*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. عابدی، محمود، ۱۳۸۸، *گوهرهای پراکنده*، تهران، سروش.
۲۲. عطار نیشابوری، ۱۳۸۶، *دیوان*، به اهتمام و تصحیح تقی‌تفضلی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ دوازدهم.
۲۳. علی‌محمدی، ایرج، ۱۳۸۲، *عفت کلام در قرآن*، مرکز پژوهش‌های صدا و سیما، قم.
۲۴. عنصرالمعالی، کیکاووس بن اسکندر، ۱۳۷۳، *قابوسنامه*، به تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۵. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۲، *شاهنامه*، براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، چ ششم.
۲۶. فروزانفر، بدیع‌الزمان، ۱۳۷۰، *احادیث مثنوی*، تهران، امیرکبیر، چ پنجم.
۲۷. فریومدی، ابن‌یمین، بی‌تا، *دیوان اشعار*، به تصحیح حسینعلی باستانی راد، تهران، کتابخانه سنایی.
۲۸. قشیری، ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن، ۱۳۷۴، *رساله قشیریه*، با تصحیح و استدراکات بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ چهارم.
۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۸۷، *اصول کافی*، ترجمه و شرح سید مهدی آیت‌اللهی، تهران، جهان‌آرا.
۳۰. مجلسی، محمدباقر، بی‌تا، *بحار الانوار*، ج ۱۱۰، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۳۱. محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۸۳، *منتخب میزان الحکمه*، قم، دارالحدیث.
۳۲. مولوی، جلال‌الدین، ۱۳۷۲ - ۱۳۸۱، *مثنوی معنوی*، دفترهای اول تا ششم، شرح جامع کریم زمانی، تهران، اطلاعات.
۳۳. ناصر خسرو، ۱۳۷۸، *دیوان اشعار*، تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ پنجم.
۳۴. نراقی، مهدی، ۱۳۶۹، *معراج السعاده*، ترجمه و گزینش سید جلال‌الدین مجتبی، تهران، حکمت، چ دوم.
۳۵. نصرالله منشی، ابوالمعالی، ۱۳۷۱، *کلیله و دمنه*، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر، چ دهم.

۳۶. نظامی گنجوی، ۱۳۷۴، لیلی و مجنون، تصحیح برات زنجانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ دوم.
۳۷. _____، ۱۳۷۶ خسرو و شیرین، تصحیح برات زنجانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ اول.
۳۸. _____، ۱۳۸۰ شرفنامه، تصحیح برات زنجانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ اول.
۳۹. _____، ۱۳۸۷، احوال و آثار و شرح مخزن الاسرار، برات زنجانی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چ هشتم.
۴۰. هجویری، ابو الحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۴، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران، سروش، چ دوم.
۴۱. وحشی بافقی، ۱۳۶۳، کلیات دیوان وحشی بافقی، با مقدمه سعید نفیسی، با حواشی م. درویش، تهران، جاویدان، چ سوم.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی